

سرآغاز

فیثاغورث ساموسی، نخستین مردی که خود را فیلسوف (در لغت به معنای دوستدارِ خِرَد) خواند، شخصیتی برجسته در تاریخ یونان باستان است.^۱ وی ریاضی‌دان بزرگ و اندیشمند باطنی و عارف مسلک و معلم معنوی و نظریه‌پرداز سیاسی و خلاصه تجسد آن نوع فرهیختگی بود که سپس‌تر بر اندیشه‌ی یونان باستان چیره شد. بزرگ‌ترین اندیشه‌ورزان یونان، از ارسطو تا برقلُس، جملگی متفق‌القول اند او کسی است که ریاضیات را به مقام علمی از علوم دقیقه برکشید.

اما جنبه‌هایی دیگر از اندیشه‌های او که سخت غامض و پرابهام‌اند، سایه‌ی تردید بر ماهیت حقیقی شخصیتش می‌افکند؛ مسایلی نظیر اعتقادش به تناسخ

۱ ابن ندیم در *الفهرست* در «اخبار ارسطالیس» (ارسطو) این لفظ را «مُجِب الحکمه» ترجمه کرده است (هرچند به اشتباه آن را معنای نام خود ارسطو دانسته: «اخبار ارسطالیس: و معناه محب الحکمه»). ابن خلدون نیز از همین عبارت استفاده می‌کند: «وهؤلاء یسمون فلاسفه جمع فیلسوف، و هو باللسان اليونانی محب الحکمه». غرض آن‌که معنای تحت‌اللفظی فیلسوف را از قدیم‌الایام می‌دانستند. نکته‌ی دیگر: ابن ندیم فیثاغورث را واضع واژه‌ی فیلسوف نمی‌نامد، بلکه می‌گوید: «بوناغورس اول کسی است که در فلسفه سخن گفته و آن را فلسفه نامیده است.» ساموس (Samos) نیز نام جزیره‌ای است در شرق دریای اژه که در زمان داریوش بزرگ جزو ایران شد. در متون قدیم این نام به صورت‌هایی چون شاموس و ساما و سائس و شائس و غیره نیز ضبط شده است.

روح از آدمی به حیوان و ادعایش مبنی بر مقام الوهی‌اش و خاطرات ادعایی‌اش از تناسخ‌های پیشین.

فیثاغورث در جزیره‌ی ساموس در دریای اژه در حدود سال ۵۷۰ ق.م به دنیا آمد. در جوانی به مصر سفر کرد و نزد کاهنان آمون، ایزد انسان‌سر طیوه، شاگردی کرد که مسندشان معبد کرنک بود^۱. نیز گفته‌اند فیلسوفان عریان هندوستان^۲ را دید و سپس به بابل رفت تا نجوم و ریاضیات و تنجیم بخواند و بیاموزد.

۱ آمون (Amun) از ایزدان محلی شهر طیوه/تیس (Thebes) [عربی: طبه] که پس از شورش مردم شهر و پادشاهی آحموس یکم بر مصر به مقام ایزدی در سراسر کشور برکشیده شد و حتا خویشکاری‌هایش با ایزد بزرگ رع (Ra) در آمیخت و ایزد آمون-رع را شکل داد. کرنک (Karnak) نیز نام مجموعه‌ای از معابد کوچک و بزرگ مصریان باستان است در اطراف الأقصر (Luxor) امروز. در بسیاری از نوشته‌های فارسی، نام این محل را به اشتباه «کارناک» می‌نویسند.

۲ در متن اصلی "naked philosophers of India" آمده که بی‌شک منظور نویسنده گیمنوسوفیستای (لفظ یونانی) یا «فرزانگان برهنه‌ی هند» است. گویا دسته‌ای از کاهنان گوشه‌نشین هندوستان بوده‌اند که حتی‌المقدور از خوراک و پوشاک می‌پرهیختند تا روح‌شان نیالوده بماند. رگه‌هایی از این فکر امروزه نیز هنوز در هندوستان در میان برخی کاهنان هندی هست. نخستین بار نام‌شان را فلوطرخس یا پلوتارخوس یونانی در کتاب خود آورده و از ملاقات ایشان با اسکندر سخن گفته. برای مطالعه‌ی تحلیلی خوب از برخورد ایشان و اسکندر، رجوع کنید به مقاله‌ی "Alexander's Dialogue with Indian Philosophers: Riddle in Greek and Indian Tradition" نوشته‌ی الکساندرا شالتس (Aleksandra Szalc) که در وبگاه www.academia.edu و در صفحه‌ی شخصی نویسنده موجود است. شاید ارتباطی میان این داستان و افسانه‌ی برخورد ذوالقرنین با مردمان برهنه در مشرق عالم باشد: «گفت راه برگرفت و همی رفت تا از مغرب به مشرق برسد آن‌جا که آفتاب برآید. وجدها تطلُّع علی قوم لم تجعل لهم من دونها سترأ. (قرآن ۱۸/۹۰). قال لیس لهم بیوت و لایحیطان یسترون بها من الشمس. گفت آن مردمان که به مشرقند که آفتاب بر ایشان پدید آید هیچ چیز نیست ایشان را که خویشان را از آن آفتاب بپوشند، نه خانه و نه دیوار و نه جامه را که اندر بیابانند و بدان ریگ بنا اندر نتوان کردن و جامه ندارند، چه کشت نکنند و پنبه نتوانند کشتن، طعام‌ها از شهرهای دیگر آورند و آن‌جا سرما بود سخت و ایشان همه برهنه‌اند سخت؛ زنان و مردان همچون ستوران پیش یکدیگر جماع کنند و حدیث همی کنند و سرگین همی افکنند و نه ایشان را از آتش دنیا هیچ خبر هست.» [رجوع کنید به مدخل «ذوالقرنین» در لغتنامه‌ی دهخدا].

در حدود چهل سالگی از حاکمیت ستمگرانه‌ی پلوکراتس، جبار ساموس^۱، گریخت و به ماگنا گراسیا، یا یونان بزرگ، رفت. یونان بزرگ نام مجموعه‌ای از شهرهای یونانی بود در سواحل شرقی جنوب ایتالیا. آن‌جا، در شهر قروطونیا^۲ رحل اقامت افکند و فرقه‌ای باطنی و سری تأسیس کرد. آنان که خود را «اخوت» می‌نامیدند هم جامعه‌ای مذهبی بودند و هم مکتبی علمی که خود را وقف سیر در اسرار اعداد کرده بودند؛ یعنی «خاستگاه جمیع امور».

زیرا نزد فیثاغوریان، «عدد» واقعیتی زنده بود که می‌بایست ذاتش را مکشوف می‌کردند. پژوهش‌های ایشان بر اعداد در چهار شعبه بود: آرثماتیکی یا علم حساب، یعنی نفس اعداد؛ جومطریا یا هندسه، یعنی عدد در فضا؛ موسیقی یا علم الحان، یعنی عدد در زمان؛ اصطرونومیا یا ستاره‌شناسی، یعنی عدد در فضا و زمان. به باور ایشان تنها به‌طریق اعداد می‌شد به درک امور

۱ پلوکراتس یا پلیکرات (Polycrates) جبار جزیره‌ی ساموس بود که به پشتوانه‌ی اقتدار بسیارش جزایر بسیاری در دریای اژه متصرف شد و حتا فرعون وقت مصر، آماسیس یا احموس دوم، با او از در دوستی و ائتلاف درآمد؛ اما سپس‌تر به سبب پیمانش با شاهنشاه ایران، کمبوجیه، گویا آن عهد و مودت گسست. از حدود ۵۳۸ پ.م تا ۵۲۲ پ.م دوران حکمرانی‌اش بود. اوروتوس (Oroetus)، والی سارد از جانب ایرانیان از زمان کورش بزرگ تا داریوش بزرگ، بنا به روایتی به سبب آن‌که نتوانسته بود جزیره‌ی ساموس را به ایران ملحق کند و بنا بر روایتی دیگر به سبب بی‌احترامی پلوکراتس به فرستاده‌ی سیاسی ایران و برنخاستن او از جایش در هنگام ورود فرستاده، از او کینه به دل گرفت و پس از دعوتش به سارد او را به صلیب کشید و او را به مرگی چنان دردناک و زشت کشت که هرودوت در تواریخ می‌گوید حاضر به وصف جزئیاتش نیست. در باب واژه‌ی جبار: جبار را از قدیم برابر واژه‌ی «تیرانوس» یونانی (در انگلیسی: "tyrant") گرفته‌اند و به‌طور خاص نام آن دسته از حاکمان یونانی بوده که با ابزارهایی نه‌چندان قانونی به حکمرانی شهری می‌رسیده‌اند و کمابیش به هر بهایی این قدرت را حفظ می‌کرده‌اند. این واژه لزوماً بار منفی ندارد. در برخی متون قدیم فارسی و عربی دیگر نیز این واژه را به دُشخدا، دُزخدا، طاغیه، یا حتا در الفهرست ابن‌ندیم، متمرّد ضبط کرده‌اند.

۲ این شهر را امروزه کروتونه (Croton) می‌نامند که در جنوب ایتالیا واقع است. البته نویسنده از املا‌ی انگلیسی واژه، یعنی "Croton" استفاده کرده. لفظ قروطونیا را از کتاب عیون الأنباء فی طبقات الأطباء و در بخش نقل داستان زندگی فیثاغورث گرفته‌ام.

مجهول نایل آمد و سبب هم این که نه تنها در همه‌ی جنبه‌های طبیعت تجسمات عدد پیدا است، بلکه در همه‌ی آفریده‌های هنر و موسیقی نیز.

در آموزه‌های فیثاغورثیان، موسیقی کارکردی محوری داشت. کشف فیثاغورث مبنی بر آن که اصوات هماهنگ متناظر با تناسب‌های عددی ساده‌ای هستند، او را بر این داشت تا این تناظر را به نظم جهان کلان تعمیم بدهد و بیان بدارد که «تمام آسمان‌ها یا جهان مشاهده‌پذیر عددی یا گامی موسیقایی است.» او با نواختن ایقاع‌هایی خاص و خواندن آوازهایی که خود تصنیف کرده بود، تلاطم‌های روح و تن را به یاری موسیقی چنگ آرامی می‌بخشید.

فیثاغورث به جاودانگی روح باور داشت و تعلیمش می‌داد و نیز به این امر باور داشت که پس از مرگ روح به تن دیگر حیوانات تناسخ می‌کند. به این سبب تمام ذی‌حیات‌ها را می‌بایست یک خانواده‌ی بزرگ دانست. این را نیز تعلیم می‌داد که پس از چند نوبت مشخص تناسخ رویدادها مکرر می‌شوند، زیرا هیچ امری به‌تمامی تازه نیست^۱. یا می‌گفت انسان عالم اصغر است^۱ و

۱ جهان مشاهده‌پذیر یا قابل مشاهده (observable universe) اصطلاحی است در کیهان‌شناسی نوین به معنای تمام آن بخش از ساختار جهان که هم‌اکنون و به لحاظ نظری یا بالقوه می‌توان از روی زمین مشاهده کرد زیرا نور یا داده‌هایی دیگر از آن بخش از جهان (پس از مه‌بانگ یا انفجار بزرگ آغاز کیهان) فرصت داشته به ما برسد. مشخص نیست نویسنده چرا این عبارت را آن هم از زبان دانشمندی باستانی بیان می‌کند. شاید صرفاً مقصودی کلی داشته و منظورش دنیایی است که می‌بینیم.

۲ هرچند امروزه در فارسی «تناسخ» را در معنای انتقال روح از بدن انسان به هر بدن دیگری به کار می‌برند، در قدیم واژگان دقیق‌تری در انواع این انتقال به کار می‌رفته است. برای نمونه: «تناسخیان گویند نفوس ناطقه پس از مرگ هنگامی مُجَرَّد از آبدان خواهد بود که جمیع کمالات نفسانی را در مرحله‌ی فعلیت حایز شده باشد و چیزی از کمالات در مرحله‌ی بالقوه برای او نمانده باشد. اما نفوسی که از کمالات بالقوه‌ی آن‌ها چیزی باقی است در بدن‌های انسانی می‌گردد [و] از بدنی به بدن دیگر نقل [می‌آیند] تا به غایت کمال از علوم و اخلاق برسند که آن‌گاه مجرد و پاک از تعلق به بدن‌ها باقی ماند و این انتقال را نسخ نامند. و گویند پاره‌ای از نفوس ناطقه از بدن انسان به بدن حیوان که مناسب با اوصاف آنان است نزول کند (چنان‌که بدن شیر برای شجاع و بدن خرگوش برای ترسو) و این انتقال را مسخ نامند. و نیز گویند که بعضی از نفوس ناطقه به اجسام گیاهی

انعکاسی است از تمام اُسْتُقُوس‌ها یا عناصر سازنده‌ی عالم^۲. او نخستین کسی بود که واژه‌ی کوسموس (در لغت به معنای جهان بسامان) را در اطلاق به کائنات به کار برد. اما از سوی دیگر کوسموس به معنای «آراستگی» نیز هست، چون نزد فیثاغورثیان جهان به نظم آراسته است.

غالب دانسته‌های ما از فیثاغورث در پرده‌ی ابهام است؛ آمیزه‌ای است از واقعیات و افسانه‌ها که اغلب از طریق مکتوبات مورخان یونانی، سده‌ها پس از روزگار او، به دست ما رسیده است؛ زیرا بخش اعظم قدیمی‌ترین و موثق‌ترین گزارش‌ها مفقود شده است. این منابع گوناگون تفاوت‌های بسیار با هم دارند و گاه آشکارا متنافر هستند؛ برای نمونه در فقره‌ی مرگ او: برخی می‌گویند او در حریق‌ی در قروطنیا درگذشت، دیگرانی می‌گویند او از حریق نجات یافت و

انتقال یابند که آن را رسخ نامند و بعضی دیگر که به جماد منتقل شوند و آن را فسخ نامند.» (از کشف اصطلاحات الفنون) [به نقل از لغتنامه‌ی دهخدا]. در فارسی سره واژه‌ای متناظر با تناسخ ندیده‌ام؛ باین همه، در میان واژه‌های دساتیری فرقه‌ی آذریوان واژه‌ی «تنگسار» هست در این معنا: «به اصطلاح اهل تناسخ آن است که چیزی را دو مرتبه تزلزل واقع شود، چنان‌که روح انسانی به صورت حیوان دیگر جلوه نماید و آن را بگذارد و به صورت نبات چمن‌پیرا شود.»

۱ عالم اصغر یا عالم صغیر یا جهان کهن در برابر عالم اکبر یا عالم کبیر یا جهان مهین: «جمهور فلاسفه گویند عالم کبیر جهان وجود از آسمان‌ها و زمین و مافیها است و عالم صغیر انسان است چرا که هرچه در جهان امر است همان در عالم خلق است و هرچه در مجموع عالم خلق و امر است همان در ذات انسان است که عالم صغیرش خوانند زیرا که قالبش از عالم خلق است و روحش از عالم امر.» (از کشف اصطلاحات الفنون) [به نقل از لغتنامه]. در ایران پیش از اسلام نیز عبارات "gehan i guzurg" و "gehan i kodak" (جهان بزرگ و کوچک) در همین معنا در بُن‌لَه‌هَیْشَن آمده است. نزد اهل عرفان ایران اما ماجرا گاهی واژگون است! مولانای بلخ می‌گوید: پس به صورت عالم اصغر تویی / پس به معنی عالم اکبر تویی.

۲ اسطقس‌ها یا عناصر یا آخشیبجان (elements) در دنیای کهن عبارت است از آتش، خاک، هوا، آب. اعتقاد به این عنصرهای بنیادی کمابیش در تمام تمدن‌های کهن جهان وجود داشته (با تفاوت‌هایی جزئی)، هرچند گاهی عنصر پنجمی نیز به آن می‌افزوده‌اند که معمولاً اِثیر بوده یا فضا/خلأ.